

سهمِ زنانِ صوفیه در گسترشِ اخوتِ جهانی

سیده خورشید فاطمه حسینی*

تاریخ نشان می‌دهد که از دیرباز در ارتقای فرهنگ جهانی مردان و زنان، هر دو خدمات شایانی انجام داده، پیشرفت‌های شایانی از لحاظ سیاسی و علمی و اجتماعی داشته‌اند. همین‌طور در تصوف و عرفان تَفَنّی داشته‌اند ولی متأسفانه اثر قابل توجهی از متون عرفانی زنان در دست نیست. گرچه سیمای تابناک برخی از زنان عارفه در ادبیات عرفانی به یادگار مانده است.

در قرآن مجید خطاب خداوند به زن و مرد بدون تفریق دو جنس است و هر دو را خداوند یکسان مورد لطف و نعمت قرار داده است. چنانکه در آیه شریفه می‌فرماید:

”وَالْقَاتِنِينَ وَالْقَاتِنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ... وَالذَّكْرَيْنِ وَالذَّكْرَاتِ“.

در جای دیگر ارشاد باری تعالی می‌شود:

”مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً“.

اعلام شد که در راه حق و خداجویی هیچ مانعی از لحاظ جنس نیست. ارشاد مرسل اعظم است: ”إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَىٰ صُورِكُمْ“^۳. یعنی کار مبنی است بر عمل خالص و نیت نیک نه بر صورت.

* دستیار پژوهشی بخش فارسی دانشگاه دهمی.

۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۵.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۷.

۳. عطار نیشابوری. شیخ فریدالدین محمد: گزیده تذکرة الاولیاء، ص ۶۱.

طبق گفتهٔ عباسهٔ طوسی "چون فردا در عرصات آواز دهند یا رجال! اول کسی که پای در صف رجال نهد مریم" بود.

پس زنان از صدر اسلام سهم بسزایی در پیشرفت و اصلاح جامعه داشته‌اند. اگرچه در تاریخ عرفان و تصوف حضرت خدیجه سلام الله علیها را به عنوان یک بانوی عارف نشناخته‌اند ولی از دیدگاه متصفانه او اولین عارفة اسلامی است که به خدای یکتا و پیامبر ایمان آورد و با تلاش حق برای وصال خدا آنچه داشت در راه معبودش صرف کرد، سرزنش روزگار را به جان خرید تا دین صلح و محبت اسلامی در سرزمین عربستان گسترش پیدا کند. جامعهٔ عرب دوستی و مروت را نادیده گرفته بود ولی خدیجه تمام مشقت‌ها را در وصال ربِّ کریم تحمل کرد و رسالت‌مآب را به عنوان آینهٔ جمال ذات می‌دانست. بهترین آثار عرفان را در زندگانی وی می‌بینیم و هم‌چنان در شیوهٔ عارفانهٔ زندگی دختر وی.

پس از ایشان رابعهٔ عدویه یا رابعهٔ بصری زن معروف از زنان سدهٔ دوم هجری به شمار می‌آید. چندین رویداد که از زمان تولد وی به ظهور آمد از تأییدات غیبی این زن عارف بود. وقتی که او به جهان آمد شب بود. پدر و مادرش آن قدر مفلس و تهی دست بودند که در خانه چراغی هم نداشتند. مادر رابعه نگران شد و به شوهرش گفت که از همسایه چراغ بیاور تا ناف بریده شود. پدر رابعه که بسیار خوددار بود و در دل خود عهد کرده بود که به جز خدا پیش کسی دست سؤال بلند نخواهد کرد، بر بنای توصیهٔ خانم به خانهٔ همسایه‌ای رفت و باز گردید و به خانم بهانه کرد که ایشان خوابیده‌اند. پدر رابعه دل‌تنگ بود و خوابید. در خواب نبی آخر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که دلجویی می‌کنند و می‌گویند که چرا غمگین هستی؟ آزرده مباش که این دختر سیده‌ای است که شفیع هفتاد هزار نفر از امت من خواهد شد.^۱
آن‌حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که:

۱. گزیدهٔ تذکرهٔ الاولیاء، ص ۶۱.

۲. همان، ص ۶۲.

”پیش عیسی که امیر بصره است برو و پیغام من به او بده که تو هر شب صد بار صلوات بر من می‌فرستی و شب جمعه چهار صد بار، ولی چرا این شب جمعه صلوات نخواندی؟ پس کفاره آن چهار صد دینار زر می‌گردد و این مبلغ را به من بده.“

پدر رابعه چون بیدار شد این خواب را روی کاغذ نوشت. حیا مانع بود، به دست کسی کاغذ پیش عیسی فرستاد. عیسی کاغذ را دید و پیام رسول را خوانده از فرط مسرت، ده هزار دینار زر صدقه برای یادآوری خاتم النبیین و چهار صد دینار به جهت پیامبر داد که به پدر رابعه بدهید و بگویید که دلم مشتاق دیدار توست. روا نیست که تو که به زیارت رسالت مآب مشرف شده‌ای، خودم می‌آیم و خاک آستانت می‌روبم و من ترا بینم.

رابعه در خردسالی دچار درد یتیمی شد و اهل بصره هم در قحط و خشک سالی گرفتار شدند. بالآخر بعد از فوت پدر و مادر کسی حال رابعه و خواهران رابعه را نپرسید. خواهرانش پراکنده شدند و خود رابعه به چنگ مردی ستمگر افتاد. آن مرد ستمگر رابعه را به درمی چند فروخت. بدین‌سان کنیزی و اسارت هم به درد یتیمی و بی‌خانمانی او افزوده شد. این زن پاکباز گرچه در خدمت صاحب خود بود هیچگاه کوتاهی نکرد و همواره خود را در پیشگاه حق حاضر می‌دید و عاشقانه عبادت ذات بی‌همتا را می‌کرد.

رابعه شب‌ها عبادت می‌کرد و روز در حالی که روزه داشت به امور منزل صاحبش می‌پرداخت. شبی خواجه از روزن حجره دید که رابعه در حالت سجده محو مناجات است و قندیلی بدون سلسله بالای سرش آویخته و تمام خانه از آن نورانی بود؛ در حالی که رابعه چنین زمزمه می‌کرد که الهی تو از اسرار دل من واقفی که همه آرزوی من پایند رضای تو و روشنی چشمم فدای بارگاه تو است. ساعتی از خدمت تو آسوده نیستم ولی چه کنم که مخلوقی عاجز و زیر دست هستم.

خواجه از این مناجات کنیزش آن قدر متأثر و محزون شد که دلش به درد آمد و روز دیگر او را در راه خدا آزاد کرد.

رابعه فرصت را مغتنم شمرد و در خرابه‌ای زندگیش را برای عبادت و خداپرستی وقف کرد. بعد از خرابات صومعه‌ای گرفت و در آنجا سرگرم عبادت شد. شب‌ها هزار رکعت نماز ادا می‌کرد و در تصوف به مقام والایی نایل گردید.

بدون شک رابعه عارفی روشن ضمیر و وارسته بود که به دریای عشق الهی پیوسته بود. دلش از خواهش‌های نفسانی میرا و منزّه بود تا آنجا که حسن بصری می‌گوید:

”روزی من نزد او نشسته بودم. ظاهراً او زن بود ولی در باطن فرشته صفت. در ذهنش این خیال پیدا نمی‌شد که من مرد هستم و او زن است.“ حسن بصری چون از صحبت او برمی‌خیزد، می‌گوید که ”من خود را مفلس دیدم و او را منخلص یافتم.“

رابعه عدویه خوف از مشغول شدن به غیرخدا را دلیل ترک سنت آورده و در پاسخ یکی از خواستگاراناش نوشت:

”بدان که زهد در دنیا راحت تن و دل است و رغبت آن غم و اندوه به بارآرد.“

رابعه بصری در آثار عرفا

ابن جوزی در کتاب خود صفوة الصفا می‌نویسد که خادمه رابعه شاهد عینی است که رابعه عابدۀ شب‌زنده‌دار بود و تا صبح مشغول عبادت می‌ماند و برای چند لمحۀ می‌خفت. پس به خود می‌گفت: ”ای نفس چه اندازه می‌خسبی؟“ آنگاه عبادت روزانه خود را آغاز می‌کرد.

شیخ عطار در تذکرة الاولیا، او را با این صفت یاد می‌کند:

”آن مخدّره خدر خاص، آن مستوره ستر اخلاص، آن سوخته عشق و اشتیاق، آن شیفته قرب و احتراق، آن گمشده وصال، آن مقبول الرجال، ثانیة مریم، صفیه، رابعه العدویه...“

و نیز می‌گوید: "در معاملات و معرفت مثل نداشت و معبر جمله بزرگان عهد خویش بود و بر اهل روزگار حجتی قاطع بود."

شیخ شهاب‌الدین سهروردی در *عوارف المعارف* این دو بیت عاشقانه پرشور و حال عربی را از او نقل کرده است که خلاصه آن اینست:

خدایا تو همدل منی و تن خود را به آنکه بخواهد با من بنشیند بخشیده‌ام. تن من همراه همنشین من است در حالی که معشوق دل من انیس من است. یعنی من با دیگران به تن حاضرم و با او با دل و جان. نیز گفته است: راه به حق نه از راه چشم است نه از راه گوش نه از راه زبان، تنها راه راه دل است.

"بکوشید تا دل را بیدار دارید که چون دل بیدار شد او را با یار حاجت نیست.

یعنی دل بیدار آنست که گم شده است در حق، و هر که گم شد یار چه کند؟

الفناء فی الله آنجا بود."

رابعه نه فقط نمازگزار و روزه‌دار بود بلکه عاشقی بی‌تاب و بی‌قرار و دل‌باخته و جان سوخته بود. حقیقتاً همان طور عبادت کرد که از حضرت علی^(ع) بن ابی طالب نقل شده است:

"یا الهی صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ"

همچنین در نیایش خود گفت:

الهی اگر برای بهشت تو را عبادت می‌کنم آن را از من دریغ کن و اگر از خوف دوزخ تو را عبادت می‌کنم مرا بدان مبتلا کن و اگر برای جمال باقی عبادت می‌کنم آن را از من دریغ مدار.

او همواره اشعار عاشقانه برای بخدا می‌خواند و چون شعله عشقش در سایرین می‌گرفت آنها را نیز مشتعل می‌کرد. عرفا به مجلس او می‌رفتند و از او اقتباس می‌کردند.^۱

زن عارفه دیگر: رابعه بنت کعب قُزْداری

قُزْدار نام جایی است بین افغانستان و پنجاب، و رابعه در آن ناحیه از قبیله تازی نژاد چشم به جهان گشود. درباره زندگی این بانو چیزی در دست نیست. شرح حالش

۱. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: تذکره الاولیاء، ص ۸۷

پراگنده در اوراق تاریخ ثبت است. عموماً در دنیا شهرت خانواده از پسر می‌گردد ولی اینجا برعکس است. رابعه نه فقط نام پدر و برادر بلکه نام قبیله‌ای را نیز که در آن زندگی می‌کرد شهرت داد.

گر چه پدرش کعب قُزدارِی از بزرگان عرب به شمار می‌رفت و در نیمهٔ اول سدهٔ چهارم هجری، وقتی که پادشاهان سامانی بر تخت سلطنت متمکن شدند، پدرش کعب در ناحیهٔ سیستان «بست» قندهار و بلخ حکومت می‌کرد. خاندان قُزدارِی و آباء و اجداد کعب تا سال‌های دراز بر خلافت عرب تسلط داشتند.^۱

علی اکبر مشیر سلیمی چنین می‌نویسد:

«عجب اینست که اگر این دختر در این خانواده پیدا نمی‌شد اصلاً تاریخ نام و نشان ایشان را فراموش می‌کرد»^۲.

دربارهٔ رابعه مقاله‌ای^۳ در مجلهٔ تحقیقات فارسی دانشگاه دهلی از نگارنده چاپ شده است که در آنجا به نکاتی دربارهٔ رابعه اشاره نموده است.

رابعه زنی با فهم و ذی‌شعور بود. بر زبان عربی و فارسی تسلط داشت و مرکز توجه صاحبان فضل و هنر شد، چندان که پدرش او را لقب «زَیْنُ العرب» داده بود.

رابعه قُزدارِی از دیدگاه عرفا

جامی نام او را در شمار زنان زاهد و صوفی آورده و از قول ابوسعید ابوالخیر گفته است که دختر کعب عاشق بود بر غلامی انا عشق او از قبیل عشق‌های مجازی نبود.^۴

رضا قلی خان هدایت نوشته است:

«او از ملک‌زادگان است. پدرش کعب نام در اصل از اعراب بود و در بلخ و قُزدار و بست، در حوالی قندهار و سیستان و حوالی بلخ کامرانها نموده. کعب پسری حارث نام داشته و دختری رابعه نام که او را زین العرب نیز می‌گفتند.

۱. عطا: زنان سخن‌سرا در پوریهٔ ادب دری، ۱۳۶۵ ه.ش، ص ۲.

۲. علی اکبر مشیر سلیمی: زنان سخنور، مؤسسهٔ مطبوعاتی، علی اکبر، تهران، چاپ اول ۱۳۳۵ ه.ش.

۳. ر.ک. مقالهٔ «رابعه دختر کعب قُزدارِی»، مجلهٔ تحقیقات فارسی، بخش فارسی دانشگاه دهلر، دهلر، سال چاپ ۱۹۹۵ میلادی.

۴. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: نفعات الانس، نولکشور، لکهنو، ص ۵۶۴.

رابعه مذکوره در حسن و جمال و فضل و کمال و معرفت و حال و حیده روزگار و فریده دهر و ادوار، صاحب عشق حقیقی و مجازی، فارس میدان ادبیات فارسی و تازی بوده^۱.

شبلی نعمانی می‌نویسد:

"رابعه قُزْداری (بلخی) که معاصر با رودکی است، دارای طبع سرشار بوده است. در زبان فارسی و عربی هر دو به خوبی شعر می‌گفت. علاوه بر شاعری در صباحت منظر و فضل و کمال سرآمد زنان عصر خویش بوده است"^۲.

اما از این حقیقت روگردانی ممکن نیست که از خلقت بشر تا این دوره ستایش زن در جامعه اسلامی بر بنای حیا و ناموس مسئله‌ای دارد. اگر در یک طرف رودکی از سخنرانی خود در دربار پادشاهان سامانی مورد توجه امرا و بزرگان قرار می‌گرفت، همان زمان در یکی از گوشه‌های دور و دراز دختری در حرم‌سرا زمزمه می‌کرد.

رابعه با وجود استعداد و ظرافت اندیشه در محیطی متعصب زندگی می‌کرد که به زنان اجازه رشد و هنرآفرینی نمی‌داد. در ظاهر اشعارش مبنی بر مفروضه عشق بکتاش است، اما در حقیقت مملو از عشق و ایمان بود و در عشق حق تعالی رضایت حق را دوست می‌داشت. از اتهام نمی‌ترسید. در نتیجه بی‌خبر از ملامت جامعه و از طنز مردم مستغرق در عشق الهی بود.

تلخی دوران را با زبان تمثیل و کنایه عرضه می‌کند:

مرا به عشق همی منهنم کنی به خیل

چه حجتی آری به پیش خدای عزوجل

نعیم بی‌تو نخواهم جحیم با تو رواست

که بی‌تو شکر زهر است و با تو زهر عسل

*

۱. هدایت طبرستانی، رضاقلی خان ولد آقا هادی: مجمع النصح، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶ ه.ش. ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی: شعر المعجم، ج ۱، ص ۲۵.

الاى باد شب گيرى پيام من به دلبر بر
 بگو آن ماه خوبانرا كه جان با دل برابر بر
 اگر خواهى كه خوبان را به روى خود به هجر آرى
 يكى رخسار خوبت را بدان خوبان برابر بر
 تو چون ماهى و من ماهى، همى سوزم به تابه بر
 غم عشقت نه بس باشد جفا بنهادى از بر بر
 مدار اى بنت كعب اندوه كه يار از تو جدا صاند
 رسن گرچه دراز آيد گذر دارد به چنبر بر

زن عارفه ديگر در دورهٔ تيموريان هند: شاهزاده جهان آرا

اين زن عارفه ۲۱ صفر ۱۰۲۳ هجرى/يكم آوريل ۱۶۱۴ ميلادى به دنيا آمد. جهان آرا دختر شاهجهان پادشاه هند است و مادر وى بانو بيگم ملقب به ممتاز محل است كه تاج محل به يادبود آن ملكه ساخته شده است.

دربارهٔ جهان آرا، نگارنده مقاله‌اى^۱ در مجلهٔ *تحقيقات فارسى* دانشگاه دهلى در سال ۱۹۹۷ ميلادى به چاپ رسانده است. جهان آرا يكى از اولياءالله و خاصان خدا بود. اين زن زاهده كه دلش پُر از معرفت بود، بيشتر اوقات را صرف مطالعهٔ آثار عرفانى مى‌کرد. جهان آرا در *مونس الارواح* مى‌نويسد:

"اين ضعيفهٔ راجيه بعد از اداى فرض و واجبات و تلاوت قرآن مجيد هيچ امرى شريف‌تر از ذكر حالات و مقامات اولياى كرام قدس الله ارواحهم نمى‌داند. بنابر آن خلاصهٔ اوقات خود را جز به مطالعهٔ كتب و رسائلى كه مشتمل بر احوال سعادت مآل بزرگان دين و اكابر صاحب يقين است صرف نمى‌نمايد"^۲.

حقيقتاً جهان آرا زنى صالحه بود و آيين و روش عارفان را دنبال مى‌کرد. او و برادرش داراشكوه به سلک پيروان سلسلهٔ قادريه درآمد بودند.^۳

۱. ر.ك: مقاله "شخصيت جهان آرا دختر شاهجهان پادشاه تيمور"، مجلهٔ *تحقيقات فارسى*. بخش فارسى دانشگاه دهلى، دهلى، ۱۹۹۷ ميلادى.

۲. جهان آرا بيگم: *مونس الارواح*، تبصره از سيده پروين كاظمى، شاه ابوالخير آكادمى، ص ۸۴.

۳. شفق تبريزى، دكتور صادق رضا زاده: *تاريخ ادبيات ايران*، ص ۱۲۳۴.

جهان آرا تحت تأثیر میان‌جیو و سخنان متصوفه بود و مشایخ صوفیه را به نظر احترام می‌نگریست. به نظر وی مقصد بزرگ حیات انسانی قرب به وحدت الهی است. برادرش داراشکوه هم مردی با ورع و تقوی و اهل توکل و صفا بود. در سکنیه الاولیاء در ذکر شیخ زمان، میان‌جیو، خواهر خود را با اوصاف زیر همشیره بزرگ متصف کرده است:

«رابعة عصر، فاطمه، مریم وقت، عارفه، عابده، واصله، کامله»^۱.

مونس الارواح

جهان آرا به مشایخ و عرفا ارادت و عقیدت بسیار داشت. مونس الارواح تذکره‌ای است از مشایخ چشت مانند حضرت معین‌الدین چشتی، شیخ حمیدالدین ناگوری، حضرت شیخ فریدالدین معروف به گنج شکر، حضرت نظام‌الدین محمد معروف به محبوب الهی، حضرت شیخ نصیرالدین محمود معروف به «روشن چراغ دهلی» که در مونس الارواح از آنها یاد شده است.

این اثر بارز جهان آرا مشتمل بر سخنان و ارشادات مرشد اوست و در شش باب تقسیم شده است:

- ۱- باب اول: حضرت خواجه معین‌الدین چشتی.
 - ۲- باب دوم: حضرت قطب‌الدین بختیار کاکلی.
 - ۳- باب سوم: حضرت شیخ حمیدالدین ناگوری.
 - ۴- باب چهارم: حضرت شیخ فریدالدین معروف به «گنج شکر».
 - ۵- باب پنجم: حضرت شیخ نظام‌الدین اولیاء معروف به «محبوب الهی».
 - ۶- باب ششم: حضرت شیخ نصیرالدین معروف به «روشن چراغ دهلی».
- او در ضمن ذکر احوال مشایخ اندیشه‌های اولیاء‌الله را بیان کرده است. این نوع صحبت‌ها از خود اوست و نکته‌هایی که آنجا مورد بحث قرار گرفته شده از لحاظ موضوع خیلی جالب است. به طور مثال در شناخت عارف می‌گوید:

۱. قادری هندی، شاهزاده محمد داراشکوه: سکنیه الاولیاء، به کوشش دکتر ناراجند و جلالی نایینی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ص ۱۸۶.

«عارف حقیقی آنست که از دین و دنیا بی‌خبر باشد. عارف حقیقی مرگ را دوست دارد و راحت انس و دنیا را ترک می‌کند. عارف آنست که چون صبح بیدار شود از شب یادش نیاید. عارف کسی را گویند که اگر هر روز صد هزار اسرار تجلی بر وی نازل گردد شمه‌ای برون ندهد. و عارف آنست که جمیع علوم بداند و صد هزار معانی بیرون دهد و همه در بحر معانی شناوری کند تا - دُری از اسرار و انوار الهی برون آرد و پیش جوهری مبصر عرض کند تا معلوم شود که او عارف است»^۱

شعرهایی که در *مونس الارواح* ثبت شده به احتمال قوی جهان آرا خودش سروده

است:

آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود
ما را چه حدِ حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود

*

ای به وصف بیان ما همه هیچ همه آن تو آن ما همه هیچ
هر چه بیند خیال ما همه هیچ هر چه گوید زبان ما همه هیچ
ما به کنه حقیقت نرسیم ای یقین و گمان ما همه هیچ

در پایان باید بگویم که این زنان متعارفه در پاکسازی و تربیت بشر و گسترش اخوت سهیم بودند، پس نباید که خدمت‌های ایشان را نادیده بگیریم. علاوه بر این زنان بسیاری نیز در وادی سیر و سلوک بودند، مانند:

رابعه^۲ اثیر، بی‌بی فاطمه سام، بی‌بی زلیخا، بی‌بی مستوره، بی‌بی نور، بی‌بی حبه جهان آرا، بی‌بی اولیاء والدۀ شیخ فریدالدین معروف به «گنج شکر»، دختران ابوالقاسم قشیری، همسر خضرویه.

و زنان دیگری وجود داشته‌اند که هر یک سرمشق مردانی بوده‌اند، اما در این مقاله کوتاه مجال شرح احوال همه آنها نیست.

۱. جهان آرا بیگم: *مونس الارواح*، ص ۴۲.

منابع

۱. اولاد گیلانی، سید محمد اولاد: اولیای ملتان، نقوش پریس، لاهور، ۱۹۶۴ م.
۲. پناهی، دکتر مهین، اخلاق عارفان، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
۳. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: نجات الانس، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۳۳۳ هجری.
۴. جهان آرا بیگم دختر شاهجهان: مونس الارواح مع تذکره و تبصره، آراسته از سیده پروین کاظمی، شاه ابوالخیر آکادمی، دهلی، ۱۹۷۰ م.
۵. حبیب الله: ذکر جمیع اولیای دهلی، تصحیح دکتر شریف حسین قاسمی، مؤسسه تحقیقاتی عربی و فارسی راجستان، تونک، هند، ۸-۱۹۸۷ م.
۶. خانی خان نظام‌الملکی، محمد هاشم خان (م: ۱۱۴۴ ه): منتخب‌اللباب، ج ۱، تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام قادر، آسیاتیک سوسائتی بنگاله، کلکته، ۱۸۶۹ م.
۷. شارب، دکتر ظهورالحسن: تاریخ صوفیان گجرات، مطبع لاهوتی پریس، دهلی، ۱۹۸۱ م.
۸. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی: شعرالعجم، ج ۱، مطبع معارف، اعظم‌گره.
۹. شفق تبریزی، دکتر صادق رضا زاده: تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۲۱ ه.ش.
۱۰. صباح‌الدین عبدالرحمن، سید: بزم تیموریه، ج ۳، مطبع معارف، اعظم‌گره، ۱۹۸۲ م.
۱۱. عبدالحمید لاهوری، ملا عبدالحمید (م: ۱۰۶۵ ه): پادشاهنامه، تصحیح کبیرالدین احمد و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۶۸ م.
۱۲. عطا، زنان سخن‌سرا در پویه ادب دری، شرکت سهامی جیبی، تهران، ۱۳۶۵ ه.ش.
۱۳. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: تذکرة الاولیا، تصحیح دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۳۶ ه.ش.
۱۴. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: تذکرة الاولیا؛ گزیده...، به کوشش دکتر محمد استعلامی، شرکت سهامی جیبی، تهران، چاپ دوم ۲۰۳۶.
۱۵. قادری هندی، شاهزاده محمد داراشکوه: سکینه الاولیا، به کوشش دکتر تارا چند و سید محمد رضا جلالی نایینی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴ ه.ش/۱۹۶۵ م، تهران.
۱۶. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق: اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، به تصحیح محمد عبدالاحد، مطبع مجتبابی، ۱۳۳۲ هجری.

۱۷. مشیر سلیمی، علی اکبر: زنان سخنور، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، چاپ اول ۱۳۳۵ ه.ش.
۱۸. هدایت طبیرستانی، رضا قلی خان ولد آقا هادی (م: ۱۲۸۸ ه): مجمع النصح (تألیف: ۱۲۸۴ ه)، جلد اول، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶ ه.ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی